

پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟

سؤال / ۵۰: يقول أصحاب العلم: إن القائم (ع) إذا خرج سوف يحتج على الحوزة بالأصول والفقه وليس بالعقائد كما تدعي أنت، فما جوابك بصفتك رسول الإمام المهدي (ع) وتقول إذا غبت عنكم سوف يأتي أبي الإمام المهدي بالسيف لا بالمحاجة.

پرسش ۵۰: صاحبان علم می‌گویند اگر قائم (ع) خروج کند با علم اصول و فقه با حوزة احتجاج می‌کند برخلاف شما که ادعا می‌کنید احتجاج با عقاید خواهد بود و شما می‌گویید اگر من از پیش شما بروم پدرم امام مهدی (ع) با شمشیر خواهد آمد و دیگر احتجاجی در کار نخواهد بود. می‌خواهیم پاسخ شما را به عنوان فرستاده‌ی امام مهدی (ع) بدانیم؟

الجواب: أصول الفقه 1 وضعه الناس لتحصيل الأحكام الفقهية الظنية في حال غياب الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله تمثيلاً مباشراً، فإذا حضر المعصوم (ع) أو من يمثله كنيته الخاص انتفت الحاجة لهذا العلم، وهذا هو قولهم الذي لا يختلف فيه أي من فقهاء السنة والشيعة. فحتى فقهاء السنة لا يقولون بجواز الاجتهاد مع وجود النبي وحضورهم بين يديه إلا شاذ منهم مع اشتراط بعض الشروط، ولا يعول على قوله أحد. أما فقهاء الشيعة فهم مطبقون على عدم جواز الاجتهاد مع حضور الإمام المعصوم (ع) أو من يمثله كنيته الخاص. فإذا كان الأمر كذلك، فأبي معنى يبقى لاحتجاج الإمام (ع) أو من يرسله الإمام (ع) بأصول الفقه؟!

پاسخ: اصول فقه را مردم برای به دست آوردن احکام فقهی از روی ظن و گمان هنگام غیبت امام معصوم یا جانشین بی‌واسطه‌ی ایشان وضع کرده‌اند. اگر امام معصوم (ع) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب مخصوص او حاضر باشد نیاز به

1 فند السيد أحمد الحسن (ع) أصول الفقه بكلمات بسيطة في كتاب (العجل)، فراجع.
اصول فقه را سيد احمد الحسن (ع) با بیانی ساده در کتاب گوساله توضیح داده‌اند.

این علم منتفی خواهد شد و همه اهل سنت و شیعیان بر این مقوله اتفاق نظر دارند. حتی فقهای سنی هم جایز بودن اجتهاد با وجود پیامبر(ص) و در حضور او را رد می‌کنند به جز عده‌ی اندکی، آن هم با بعضی شرایط خاص که به گفتار و عقیده‌ی آن‌ها کسی عمل نمی‌کند. اما فقهای شیعه بر عدم جایز بودن اجتهاد با وجود و حضور امام معصوم(ع) یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب خاصّ او، هم عقیده و متفق‌القول هستند. حال که چنین است چه معنایی برای احتجاج امام(ع) یا کسی که امام(ع) ارسالش می‌کند بر اساس اصول فقه باقی می‌ماند؟!!

ثم إنّ العقيدة هي الأصل والأساس الذي تبني عليه الشريعة، وكل الأنبياء والمرسلين ابتدؤوا بالعقيدة قبل التشريع، فموسى (ع) - في القرآن الذي لا يختلف المسلمون في صحة صدوره عن الله سبحانه وتعالى - جاء بالتشريع بعد مرحلة عبور البحر بمدة ليست بقصيرة، أي إنه قضى مدة طويلة في إصلاح اعتقاد القوم قبل أن يبدأ بإصلاح شريعتهم.

از طرفی عقیده، همان اصل و اساسی است که بر آن شریعت بنا می‌شود و همه‌ی انبیا و فرستادگان(ع) رسالت خود را پیش از تشریح، با عقیده شروع کرده‌اند. حضرت موسی(ع) در قرآنی که در درستی صادر شدنش از جانب خداوند سبحان و متعال هیچ مسلمانی اختلافی ندارد، در مدت زمانی بعد از مرحله‌ی عبور از بحر، که مدت کمی هم نبود، تشریح را آورد؛ یعنی وی قبل از اینکه اصلاح شریعت آن‌ها را آغاز کند مدت زیادی در اصلاح اعتقادات قوم خود صرف نمود.

إذن، فالعقيدة أصل والتشريع فرع، وهم يقولون: أصول الدين وفروع الدين، فأيهما أولى أن يحتج به الأصل أم الفرع؟!!

بنابراین عقیده اصل است و تشریح فرع؛ در حالی که خود آنها نیز می‌گویند:
اصول دین و فروع دین. حال کدام اولی است که به آن احتجاج کنند: اصل یا
فرع؟

